

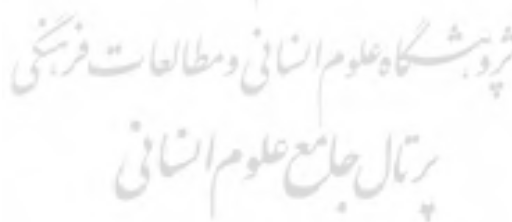
## Investigating the Methodology of Logical Analysis: Russell's Theory of Descriptions

Saeedeh Shahmir\*

### Abstract

One of the goals, or perhaps the most important goal of Russell's attempts in his philosophical and logical works was to establish an Ideal or Perfect Language in order to be used to deal with complexities, ambiguities, and paradoxes appearing in natural languages. Such a project is built on Logical Analysis. Russell by using his logical analysis can distinguish between (genuine proper) names and definite descriptions, which further helps him to cope with three main problems: informativeness of identity claims, negative existentials, and non-existents, that is, those expressions which have no reference whatsoever. In this paper, I will introduce and explain Russell's view in two parts: The Conceptual Aspect of his analysis, which involves the definition of logical analysis, and the Extensional Aspect, which brings in his famous Theory of Descriptions.

**Keywords:** Russell; logical analysis; logical form; denoting phrase; theory of descriptions



---

\* PhD Student in Western Philosophy, Allameh Tabatabai University, sshahmir@yahoo.com

Date received: 2020/12/02, Date of acceptance: 2021/03/02

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## جستاری در روش تحلیل منطقی با تکیه بر نظریه وصف‌های راسل

سعیده شاه‌میر\*

### چکیده

هدف راسل تأسیس زبانی ایدئال برای حل کژتابی‌های فلسفی و دشواری‌های زبان طبیعی است. این زبان منطقاً کامل، ساختار اندیشه ما و ساختار معرفت ما را آشکار می‌سازد. پروژه تأسیس زبان ایدئال چیزی جز حرکت در جهت تحلیل منطقی نیست. راسل، با تکیه بر تحلیل منطقی، با رسم تمایز میان نام و وصف به سه پرسش اساسی در باب این همانی، اصل طرد شق ثالث یا گزاره‌های سالیه جزئی و گزاره‌هایی که موضوع آنها عدم است، یا به عبارتی به هیچ چیز اشاره نمی‌کند، پاسخ می‌دهد. در مقاله نیز حاضر برآنیم تا ضمن شرح دیدگاه راسل در باب تحلیل منطقی و تعریف آن، به نظریه وصف‌های او، در مقام موخره و وجه مصداقی تحلیل منطقی، نظر کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** راسل؛ تحلیل منطقی؛ صورت منطقی؛ عبارت‌های اشاره‌کننده؛ نظریه وصف‌ها.

### ۱. مقدمه

در طول قرن نوزدهم و بیستم، از یک سو بواسطه پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، آموزه «علم‌گرایی» از طرفداری بسیار وسیعی برخوردار بود، و از سوی دیگر تقایص نظام‌های فلسفی در پاسخ‌گویی به مسائل سبب شد این پرسش مطرح شود که چه وظیفه‌ای می‌توان برای فلسفه متصور شد؟ پیدایش منطق نمادین به واسطه تلاش‌های گوتلوب فرگه روزنه‌ای را برای بسیاری از فیلسوفان، که در پی بنیانی علمی در تحقیق فلسفی بودند، باز کرد.<sup>۱</sup>

\* دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه علامه طباطبائی، saeedeh\_shahmir@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲

فرگه، در پی نقد منطق ارسطویی، با انتشار رساله «مفهوم نگاری» Begriffsschrift = Concept Notation در سال ۱۸۷۹، انقلابی در منطق پدید آورد. این علاقه فرگه به ریاضیات بود که توجه او را بیش از پیش به منطق جلب کرد، و سبب شد پروژه «اصالت منطق» Logicism یعنی تحویل ریاضیات به منطق را از طریق ابداع یک منطق قدرتمند در پی بگیرد. او در جریان فروکاست پذیری ریاضیات به منطق، دریافت که در منطق ارسطویی نوعی عدم دقت و توانایی وجود دارد - این منطق عمده‌تاً منحصر بود به تدوین قواعدی برای قیاس - و بر آن شد تا منطق جدیدی بنا کند. اما از سوی دیگر، نقص منطق زبان طبیعی مانعی بود که او در صورتبندی استدلال‌ها با آن مواجه شد. فرگه دریافت نوعی سستی و خمودگی در زبان طبیعی وجود دارد، از این رو نخست باید به تحلیل منطقی همین زبان پرداخت.

بدین ترتیب، فرگه با ابداع منطق ریاضی و ارائه نخستین نظام صوری استنتاجی در منطق جمله‌ها - تحلیل جمله به تابع Function و شناسه argument - و نظریه تسویر Theory of quantification، توفیق یافت منطق تازه‌ای ارائه دهد که ابزار نیرومندی بود برای تحلیل منطقی قضایا. راسل نیز، که در تحلیل منطقی، خود را بیش از همه وامدار فرگه می‌داند، در مسیر فلسفه تحلیلی پیشگام فیلسوفانی بود که با ابزار منطق صوری، ابزار قدرتمندی که فرگه در اختیار فلسفه قرار داد، به مسائل فلسفی پرداخت. هر چند، در نگاه نخست به «تحلیل منطقی» به عنوان اولین ابزار پیشنهادی مکتب تحلیلی، نظر می‌شود اما باید بگوییم که در واقع «تحلیل منطقی» پی و شالوده ساختمان فلسفه تحلیلی است، و فلاسفه تحلیلی، و از مهم‌ترین آنها راسل، در جهت آن گام برداشت.

در مقاله حاضر برآنم فرآخور فرصت، تعریفی از تحلیل منطقی، در چهارچوب اندیشه راسل ارائه دهم و درباره مصداق آن، در نظام فکری او گزارشی بیان کنم. به عبارتی محور مقاله حاضر ارائه تعریفی از تحلیل منطقی و بیان نظریه مولود آن در نگاه راسل است. در بحث از «تحلیل منطقی» کوشیده‌ام نشان دهم، معنای «تحلیل منطقی کردن» چیست. برای بیان مقصود راسل در این باب، به توضیح پروژه راسل یعنی تأسیس زبان ایدئال نیز، پرداخته‌ام. این پروژه البته چیزی جز حرکت در جهت تحلیل منطقی نیست. هدف راسل تأسیس زبانی برای تحلیل گفتار معمولی است. زبانی واضح و بدور از کژتابی‌ها و معایب زبان طبیعی. در طول این فرآیند او تلاش می‌کند تا نشان دهد منطق نمادین، زبانی ایدئال است که می‌تواند با نشانه گذاری صرفاً صوری انبوه مختلف جملات را بررسی کند و به عبارتی صورت منطقی آنها را آشکار سازد. در ادامه توضیح داده‌ام که اندیشه زبان آرمانی

راسل وابسته به ایده «گزاره اتمی» است و به همین جهت به بررسی دیدگاه او در باب گزاره و خصایص آن پرداخته‌ام. او معتقد است هر گزاره دارای ساختار مشخصی است که نیازمند روشن سازی است ما باید این ساختار را از طریق بازنویسی صحیح جمله آشکار سازیم و هدف تحلیل منطقی نیز چیزی جز انعکاس این ساختار نیست. در قسمت دوم مقاله، نظریه وصف‌های راسل را به مثابه وجه مصداقی تحلیل منطقی توضیح داده‌ام. در بررسی آراء راسل ابتدا به مقاله بسیار مشهور او «درباره اشاره» که در آن برای نخستین بار نظریه وصف‌ها را مطرح می‌کند پرداخته‌ام. در این مقاله راسل به بررسی «عبارت‌های اشاره‌کننده» می‌پردازد و به دلیل مشکلاتی که از کاربرد آنها ناشی می‌شود تلاش می‌کند تا با تکیه بر ابزار منطق و بررسی جملات حاوی این عبارات آنها را کنار بگذارد. در ادامه با تکیه بر مقاله «درباره وصف‌ها» تلاش شده است که با تمایزی نام و وصف، به سه پرسش در باب این همانی، در باب امتناع ارتفاع نقیض، و گزاره‌هایی که موضوع آنها به هیچ چیز اشاره نمی‌کند، پاسخ داده شود. مطابق دیدگاه راسل نام‌ها و وصف‌ها، از حیث منطقی نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند لذا دو گزاره حاوی نام و وصف به دو گونه کاملاً متفاوت تحلیل می‌شوند.

## ۲. وجه مفهومی: تعریف تحلیل منطقی

### ۱.۲ زبان ایدئال

راسل، در «پرینکیپا»<sup>۲</sup> دو هدف مهم داشت. اولین هدف او، به پیروی از فرگه، نشان دادن این بود که ریاضیات را می‌توان به منطق فروکاست (Hylton, 2005, p. 49). در پی پروژه منطق‌گرایی، این باور شکل گرفت که بسیاری از مسائل و مشکلات فلسفی برآمده از عبارت‌های مبهمی است که زمینه‌ساز برداشت‌های دوگانه شده است و در صورتیکه بتوان از آنها رفع ابهام کرد، بسیاری از این مشکلات از میان خواهد رفت. در نظر او، فلسفه محتاج روش‌شناسی جدیدی است و در این صورت، منطق نمادین‌الگویی است که می‌توان برای وضوح بخشیدن به مسائل فلسفی از آن تقلید کرد. از اینرو، دومین هدف او نشان دادن این بود که منطق نمادین یک زبان ایدئال Perfect language است که می‌تواند جملات زبان طبیعی را بدور از ابهام در خود بگنجانند و انبوه مختلف جملات را در معرض تبدیل‌های منطقی قرار دهد؛ منطق می‌تواند به نحو دقیقی ساختار واقعی زبان طبیعی را آشکار سازد.

این زبان منطقی، می‌تواند با نشانه‌گذاری صرفاً صوری، انواع مختلف جملات را بررسی کند و ساختار منطقی آنها را نشان دهد. در واقع، این «زبان ایدئال» یا «PL» Perfect Language، نماینده کمال یافته زبان‌های طبیعی است از طریق تحلیل دقیق جملات. با ترجمه یا برگردان یک جمله از زبان طبیعی به زبان ایدئال، می‌توان ساختار واقعی آن، و البته معنای واقعی اجزاء آن گزاره، را تشخیص داد. در نظر راسل، تحلیل منطقی یک گزاره می‌تواند شخص را به «صورت منطقی» logical form آن گزاره هدایت کند. وظیفه تحلیل منطقی نیز گذر از سطح دستوری و دستیابی به همین صورت‌های منطقی است، زیرا به اعتقاد او، شکل دستوری یک جمله هرگز ارائه دهنده شکل منطقی آن نیست و به همین دلیل، نحو زبان طبیعی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، و در پی ارائه یک زبان ایدئال، به تأسیس یک نحو کامل<sup>۳</sup> می‌پردازد.<sup>۴</sup>

اما اندیشه زبان آرمانی راسل وابسته به ایده «گزاره اتمی» atomic proposition است؛ به همین جهت، باید در آغاز، به بررسی دیدگاه او در باب «گزاره» و همچنین تصور مرتبط با آن، یعنی «تحلیل»، پردازیم.

## ۱.۱.۲ گزاره

در نزد راسل، یکی از مهمترین وظایف فلسفه عبارت است از تحلیل گزاره‌ها (Russell, 1900, p 8). کانون اصلی اندیشه راسل «وجودهای انتزاعی» Abstract entitie است. در نزد راسل، گزاره‌ها، وجودهای انتزاعی‌اند که از طریق جملات ما بازنمایی می‌شوند. بارزترین و آشکارترین ویژگی یک گزاره، صدق و کذب است. صدق و کذب گزاره‌ها، در ارتباط با واقعیات است که مشخص می‌شود. به نظر او «صدق عبارت است از انطباق با واقع» (Nelson, 1992, p 67). از اینرو، گزاره‌ها حاملان اصلی صدق و کذب‌اند؛ و این بدان خاطر است که آنها برخلاف جملات، دارای ارزشی پایدارند.

خصیصه بنیادی دیگر گزاره راسلی آن است که یک گزاره به عنوان یک وجود انتزاعی، ارزش و محتوایش مستقل از سیاقی است که بیان می‌شود. در این صورت، برخلاف پاره‌ای از جملات خبری که مبهم و دارای ارزشی ناپایدارند، به این معنا که ارزش آنها از یک موقعیت سخن تا موقعیت دیگر و از یک دامنه به دامنه دیگر عوض می‌شود، «گزاره‌ها دارای ارزشی ثابت‌اند» (Hylton, 2005, pp 31). بنابراین، گزاره ایدئال راسلی، گزاره‌ای است درست مانند یک جمله ریاضی، جمله‌ای بیان‌کننده محتوایی ثابت و البته مستقل از متن، و

هدف راسل در پی تأسیس زبان آرمانی، تبدیل تمام جملات خبری به جملات ریاضی است، جملاتی که دارای ارزش پایدارند. اما جملات مستقل از متن به ویژه در زبان گفتاری، نادرند. رهایی از این جملات وابسته به متن، نیازمند یک دسته قواعد یا یک روش بازنمایی قاعده‌مند است، که با استفاده آن می‌توانیم یک جملهٔ غیرمستقل را به یک جملهٔ هم‌ارز مستقل از متن تبدیل کنیم، و این همان چیزی است که راسل به دنبال آن است؛ یک روش بازنمایی قاعده‌مند برای نمایش گزاره‌هایی که در پس جملات ما قرار دارند.

ویژگی سوم گزاره‌ها در برابر جملات، آن است که اگر متعلق فاهمه قرار گیرند به تمام و کمال فهمیده می‌شوند، در صورتی که جمله، یا ممکن است اصلاً فهمیده نشود یا به درستی فهمیده نشود. توضیح آنکه، در باب فهم یک گزاره، راسل صحبت از آشنا بودن با اجزای گزاره و ساختار گزاره می‌کند. به اعتقاد وی، جملات شکل‌های ناقص و مبهم گزاره‌ها هستند و ابهام و عدم وضوح‌شان، به وسیله وضوح گزاره‌ها برطرف می‌شود. بنابراین، در پشت جملات ما گزاره‌ها قرار دارند و به جملات ما معنایی را می‌دهند که دارند (Ibid, 2005, p 48). در نزد راسل و تصویری که وی از گزاره داشت – گزاره به عنوان یک جملهٔ کاملاً انتزاعی abstract-super sentence – گزاره‌ها دارای یک ساختار منطقی است؛ گزاره، دارای اجزای مشخصی است که در یک آرایش و ترکیب مشخص و معین قرار گرفته‌اند؛ و وظیفهٔ تحلیل منطقی، دست یابی به همین ساختار واضح است.

گرچه دیدگاه راسل در این دوران در بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۴ در باب گزاره و مولفه‌های آن دستخوش تغییرات بسیار قرار گرفت، اما این ایده که جملات ما در انعکاس ساختار واقعی گزارهٔ خود موفق نیستند و ما باید تلاش کنیم که این ساختار را آشکار کنیم، هرگز کنار گذاشته نشد.

نکتهٔ مهم آن است که در زبان آرمانی راسل، گزاره اتمی Atomic proposition کلید اصلی به حساب می‌آید. گزارهٔ اتمی، جمله‌ای از لحاظ منطقی مفرد است که معادل آن جمله‌ای حاوی یک نام خاص در زبان طبیعی است. بنابراین، یک گزارهٔ اتمی، گزاره‌ای است منطقی حاوی یک «نام خاص» Proper names که به «فردی خاص» اشاره می‌کند (Sainsbury, 1979, p 143).

در باب اسامی خاص بطور خلاصه باید اشاره کنیم که در اولین بیان‌های راسل در مقاله «دربارهٔ اشاره» (Russell, 1905)، اسم خاص همان چیزی بود که در محاوره‌های معمول، اسم محسوب می‌شد، مانند «سقراط»، «افلاطون»؛ اما اندکی بعدتر، راسل در پرنکیپیا (در

فاصله سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸) به این باور رسید که حتی اسامی خاص، «الفاظ مفرد» Singular terms واقعی نیستند، زیرا لفظ مفرد در نزد راسل لفظی بود که به یک شی مفرد ارجاع می دهد، بنابراین اسامی معمول در زبان طبیعی، در واقع اوصافی معین‌اند که در لباس اسم ظاهر شده‌اند. در این صورت، نام، فقط به عین جزئی اطلاق می‌شود که با آن آشنایی مستقیم داشته باشیم. راسل این اسامی را «اسامی خاص منطقی» نامید. در نظر راسل، اسم خاص منطقی، اسمی است که معنای آن یک عین جزئی است، عین جزئی‌ای که گوینده با آن آشنایی مستقیم دارد. به عبارتی، معنای یک «اسم خاص منطقی»، همان مدلول‌اش است. در مقابل اسامی معمول در زبان روزمره اسامی‌اند که می‌توان یک مجموعه وصف معین را جایگزین آنها کرد (Stevens, 2011, p 10). راسل تا مدتی، به این عقیده پایبند ماند، اما از حدود جنگ جهانی دوم تا هنگام مرگ‌اش، در ۱۹۷۰، به همان نظریه اول که مطابق آن «سقراط»، «اسکات» و غیره، یک اسم بود، بازگشت.

با تکیه بر گزاره‌های اتمی در مقام پایه‌ای‌ترین گزاره در زبان آرمانی راسل، عناصر کلیدی زبان ایدئال راسلی عبارت‌اند از (الف) واژگان Vocabulary، که مشتمل‌اند بر محمول‌ها Predicates، که شامل محمول‌های یک موضعی و چند موضعی می‌شود، و الفاظ Terms، که به فردهای مفرد Single individuals، دلالت یا ارجاع می‌دهد؛ (ب) قواعد Formulas. که مشتمل بر «قواعد اتمی» Formulas Atomic و قواعدی که بر پایه قواعد اتمی ساخته می‌شود، هستند؛ (ج) جملات Sentences، که به دو دسته تقسیم می‌شوند، (۱) جملات اتمی و (۲) جملات مرکب<sup>۷</sup>، جملاتی حاوی ادات منطقی (Soams, 2003, p 102). زبان ایدئال یا PL با این فرض که جملات اتمی قابلیت صورت‌بندی دارند و هر جمله زبان طبیعی دارای یک صورت منطقی است، بدست می‌آید.

## ۲.۱.۲ صورت منطقی Logical Form

در نزد راسل، تحلیل منطقی یک گزاره می‌تواند فرد را به «صورت منطقی» آن گزاره، که در واقع جمله‌ای از PL است، هدایت کند (Sainsbury, 1979, p 145). بنابراین، در صورتی که بتوانیم برای هر «مؤلفه» گزاره یک «متغیر» مناسب جایگزین کنیم به صورت منطقی آن گزاره می‌رسیم (Stevens, 2011, p 96). صورت‌های منطقی، نه تنها در فهم زبان که همین طور در استنتاج نیز حائز اهمیت است، زیرا در تمامی استنتاج‌ها، صورت، به تنهایی مهم و ضروری است. در نظر راسل، صورت‌های منطقی نمایانگر امرواق موجود در عالم هستند



و به ما می‌گویند که میان اشیاء معلوم و صورت‌های آنها تناظر برقرار است. بنابراین، در صورتی که صورت منطقی یک جمله مشخص شود، معنای اجزای آن جمله و ترکیب آنها در شکل‌دهی به کل معنا، واضح می‌شود. به عبارتی، هنگامی که به صورت منطقی جمله وقوف یافتیم، آنگاه خواهیم فهمید که اشیاء مشخصی کنار هم قرار گرفته‌اند یا با هم ارتباط اند.<sup>۸</sup>

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که ملاک مطابقت و تناظر میان جملات PL و جملات زبان طبیعی چیست؟ ایده‌ای که در پیش‌فرض ایدهٔ تحلیل منطقی قرار دارد این است که هر گزاره، دارای ساختار مشخصی است که نیازمند روشن‌سازی است. گفتیم جملات زبان طبیعی در ارائهٔ ساختار واقعی گزارهٔ خود موفق نیستند، به همین جهت، با ترجمه یا برگردان یک جمله از زبان طبیعی، و اعمال تبدیل‌های منطقی در زبان ایدئال، در پی جمله‌ای هستیم که به نحو کاملاً درستی ساختار گزاره‌ای را که به دنبال آن هستیم، منعکس کند؛ این انتقال، انتقال به گزاره‌ایست که به انعکاس این ساختار نزدیک شده و یا حتی کاملاً متناظر با آن است (Hylton, 2005, p 44). جملهٔ جدید و باز نویسی شده، صورت منطقی جملهٔ ابتدایی ما است. البته، بدون شک یکی از کارکردهای این گزارهٔ تحلیل شده آن است که بتوانیم آن را در استنتاج منطقی بکار بگیریم، و درواقع، یکی از ملاک‌های موفقیت تحلیل همین است.

اما به پرسش اصلی باز می‌گردیم، منظور از مطابقت و تناظر چیست؟<sup>۹</sup> ملاکی که راسل در «اصول ریاضیات» به آن اشاره می‌کند این است که ما می‌توانیم صحت و درستی تحلیل‌مان را از یک گزاره، به وسیلهٔ تعیین دقیق معنای هر کلمه، در جمله‌ای که گزاره‌ای را بیان کرده است، بررسی کنیم (Russell, 1903, p42). به عبارتی، اگر بتوانیم صورت منطقی یک جمله را شناسایی کنیم، خواهیم دانست که چگونه معانی اجزایش در مشخص کردن معنای کل جمله متحد شده‌اند. در نظر راسل، صورت منطقی نمایانگر امور واقع موجود در عالم است، و پیوند میان مؤلفه‌های گزاره و اشیاء متناظر با آنها را نشان می‌دهد. این نکته را باید بدانیم که برای راسل معنای یک واژه، شیء است. او معتقد است که شناختن معنای واژگان مستلزم شناختن اشیاء متناظر با آنها است، و مستلزم فهم گزاره را آشنا بودن با مؤلفه‌های گزاره می‌داند و تحلیل باید نشان دهد که یک گزاره از سازه‌هایی ساخته شده است که ما با «آنها آشنایی مستقیم داریم» (Russell, 1905, p 492).

بنابراین، در نظر راسل «معنا» کاملاً وابسته است به آشنایی با مولفه‌های گزاره. او، میان «معرفت از طریق آشنایی» Knowledge by acquaintance و «معرفت درباره» Knowledge about یا «معرفت بواسطه توصیف» Knowledge by description تمایز می‌گذارد. تمایز میان آشنایی مستقیم و معرفت درباره، در واقع، تمایز میان اشیاء است که ما از آنها تصویری داریم و اشیاءای که صرفاً به وسیله عبارت‌های اشاره‌کننده به آن رسیده‌ایم. در نزد او «اندیشه باید با آشنایی مستقیم آغاز شود» (Ibid, p. 493). بر اساس این اصل معرفت‌شناسانه، مستلزم فهم یک گزاره، فهم معنای همه نشانه‌های ساده و بسیطی است که گزاره از آنها ساخته شده است. به عبارتی، تحلیل باید تا زمانی ادامه پیدا کند که به ابتدایی‌ترین مفاهیم دست یابیم، مرحله‌ای که دیگر واژگان باقی مانده غیرقابل تعریف باشند.

## ۲.۲ رابطه زبان با جهان

نظام منطقی ساخته راسل، نظریه‌ای فلسفی را پروراند با عنوان «اتمیسمن منطقی» Logical Atomism که پایه‌هایش در منطق استوار شده است و نظریه‌ای است درباره جهان، ظرفیت انسان برای توصیف جهان از طریق زبان، و اندیشیدن درباره آن. اتمیسمن منطقی راسل، بیانگر این واقعیت است که او در جستجوی بنیادی‌ترین مؤلفه‌هایی است که امور واقع مرکب از آنها ساخته می‌شوند. اندیشه راسل این بود که جهان از واقعیت‌ها تشکیل شده است؛ واقعیت‌ها مرکب‌اند و اتم‌ها اجزاء تشکیل دهنده آنها هستند. واقعیت‌های حاوی این اتم‌ها را می‌توان توصیف کرد و بدین ترتیب، گزاره‌های درباره آنها، یا صادق‌اند یا کاذب (Russell, 1956, p 181).<sup>۱۰</sup> در واقع، در نظر او، میان زبان آرمانی و جهان هم‌ریختی وجود دارد؛ گزاره‌ها زمانی صادق‌اند که بین نحوه ترتیب یافتن اجزاء گزاره و نحوه ترتیب جزئیات در جهان، رابطه یک به یک برقرار باشد؛ از اینرو، در ظرف واقعیت، با جزئیات و اشیا بسیط Simple Object (اذهان و داده‌های حسی)، کلیات (ویژگی‌ها و روابط) و حقایق اتمی (ترکیبی از جزئیات و کلیات)، و در ظرف زبان، با اسامی خاص منطقی<sup>۱۱</sup>، محمول، و گزاره‌های اتمی روبرو هستیم.<sup>۱۲</sup> نکته حائز اهمیت این است که راسل، منکر آن است که جهان، شامل واقعیت‌هایی باشد که متناظر با گزاره‌های غیر اتمی (مولکولی) باشد؛ بنابراین، گزاره‌های حاوی ادوات منطقی، «یا»، «و» و ...، متناظر با هیچ واقعیت غیر اتمی در جهان نیستند (Russell, 1956, p 197).

با تکیه بر آنچه گذشت، از حیث روش‌شناسی، اتمیسم منطقی به مثابه نوعی روش تحلیل یا تحلیل فروکاهشی (تحویل‌گرایانه) است؛ فیلسوف باید تلاش کند بنیادی‌ترین مفاهیم را، که از طریق آنها مفاهیم دیگر تعریف می‌شوند، شناسایی کند و از این طریق، صدق گزاره‌ها را بررسی کند. بنابراین، تحلیل منطقی عبارت است از روشن کردن اجزای ساختار یک عبارت. راسل با تکیه بر همین روش، به نقد و بررسی «عبارات اشاره‌کننده» Denoting phrase، و «نمادهای غیر کامل» Incomplete symbols، می‌پردازد.

### ۳. وجه مصداقی: نظریهٔ وصف‌ها

در این بخش، ابتدا به مقاله «دربارهٔ اشاره» که راسل در آن برای نخستین بار نظریهٔ وصف‌ها را مطرح می‌کند، خواهیم پرداخت. در این مقاله، راسل به بررسی «عبارات‌های اشاره‌کننده» می‌پردازد، و به دلیل مشکلاتی که از کاربرد آنها ناشی می‌شود، تلاش می‌کند تا آنها را کنار بگذارد. او بر این باور است این قبیل عبارات اشاره‌کننده، مانند «یک مرد» "a man"، تنها به صرف ظاهر خود اشاره‌کننده هستند و به هیچ چیزی در عالم خارج ارجاع نمی‌دهند. در انتهای این مقاله، او تلاش می‌کند تا نشان دهد افرادی مانند ماینونگ Alexius Meinong (1853-1920) در تحلیل این قبیل جملات به خطا رفته‌اند. در ادامه این بحث، به تکمیل دیدگاه راسل با تکیه بر مقاله «وصف‌ها» (Russell, 1919) خواهیم پرداخت. راسل با تمایزی که میان نام و وصف قائل می‌شود، به سه پرسش در باب اینهمانی، در باب امتناع ارتفاع نقیض، و گزاره‌هایی که موضوع آنها به هیچ چیز اشاره نمی‌کند، پاسخ می‌دهد. نظریهٔ وصف‌ها مبین آن است که چگونه از رهگذر تحلیل، تفاوت صورت منطقی جملات حاوی نام و وصف روشن می‌شود. در نظر راسل، جملات حاوی وصف بر خلاف جملات حاوی نام جملاتی به لحاظ منطقی مرکب‌اند.<sup>۱۳</sup>

#### ۱.۳ عبارات‌های اشاره‌کننده

به اعتقاد راسل، بسیاری از فلاسفه در تحلیل گزاره‌ها، به واسطهٔ شکل دستوری جمله گمراه شده‌اند و مثال آن را می‌توانیم در گزاره‌هایی که در بردارندهٔ عبارات‌های اشاره‌کننده هستند، ببینیم. او در مقاله «دربارهٔ اشاره»، میان سه نوع عبارت اشاره‌کننده تمایز قائل می‌شود: (الف) عبارتی که بر یک عین مشخص اشاره می‌کند، مانند «رئیس جمهور کنونی ایران»، که اشاره

بر یک انسان معلوم می‌کند؛ (ب) عبارتی که اشاره آن نامعلوم یا نامعین است، مانند «یک مرد»، که اشاره به فردی نامشخص می‌کند؛ (ج) عبارتی که اشاره‌کننده بشمار می‌آیند اما اشاره به هیچ چیز ندارند، مانند «هملت» (Russell, 1905, p 479).

در نظر راسل، عبارت‌های اشاره‌کننده به طور مجزا معنایی ندارند، درواقع، مؤلفه‌های واقعی گزاره نیستند. بنابراین، ما می‌توانیم تمام گزاره‌هایی را که در آنها این قبیل عبارات بکار گرفته شده است به گزاره‌هایی بدون این عبارات تحویل دهیم، یعنی حذف تمام عبارت‌های اشاره‌کننده. بنابراین، هنگامی که می‌گوییم «من مردی را دیده‌ام»، در صورت صادق بودن گزاره، به این معنا نیست که من یک فرد مشخص را دیده‌ام، بلکه می‌گوییم: «من x را دیده‌ام و x یک انسان است» همواره کاذب نیست. عبارت «یک مرد» به تنهایی خالی از معنا است، اما گزاره حاوی آن معنادار است. در نظر راسل اگر ما عبارت‌های اشاره‌کننده را به عنوان مؤلفه‌های واقعی گزاره لحاظ کنیم، با مشکلات غیر قابل اجتناب مواجه می‌شویم، هم چنانکه در کار ماینونگ، مک‌کول (Hugh Maccoll (1873-1909 و فرگه، این مسأله برجستگی یافت<sup>۴</sup>.

فرگه در عبارت‌های اشاره‌کننده دو عنصر را از هم متمایز می‌کند: معنا و مدلول. این تمایز توانست معمایی را درباره سرشت «اینهمانی» نیز حل کند (Frege, 1892, p 57). راسل بر این باور است که تمایز فرگه‌ای میان معنا و مدلول در باب عبارت‌های اشاره‌کننده، درباب عبارت‌های فاقد مدلول مشکل‌ساز خواهد شد. به‌عنوان مثال، هنگامی که می‌گوییم «پادشاه فرانسه طاس است»، به نظر می‌آید این عبارت دلالت بر یک شیء دارد، که به وسیله معنا مورد اشاره قرار گرفته است، اما درواقع، این عبارت هیچ مدلولی ندارد؛ بنابراین، با توجه به دیدگاه فرگه مجبوریم بپذیریم که این گزاره بی‌معنا است و این از آن جهت است که مدلول یک عبارت مرکب به مدلول اجزای آن وابسته است (ibid, p 63)، در حالیکه این گزاره بی‌معنا نیست، بلکه کاذب است. راسل، در برابر فرگه معتقد است که عبارت‌های اشاره‌کننده صرفاً دارای معنی هستند و درواقع، آنها به معانی‌شان اشاره می‌کنند و هیچ مدلولی ندارند (Russell, 1905, p. 484).

### ۲.۳ طرح سه مسئله

اکنون با طرح سه مسئله‌ای که راسل در مقاله «درباره اشاره» به آنها پرداخته است، به توضیح دیدگاه وی می‌پردازیم:

اولین آنها دربارهٔ اینهمانی است. در باب اینهمانی می‌گوییم که اگر «الف» با «ب» این همان باشد، هر آنچه دربارهٔ یکی از آنها صادق است دربارهٔ دیگری هم صادق است و هر یک می‌تواند جایگزین دیگری شود، بدون این که ارزش صدق گزاره تغییر کند. به‌عنوان مثال، در جمله «اسکات نویسندهٔ ویورلی است»، در واقع «اسکات» و «نویسندهٔ ویورلی» دارای مدلول واحدی هستند و از این رو می‌توانیم «اسکات» را جایگزین «نویسندهٔ ویورلی» کنیم و بنابراین، خواهیم داشت «اسکات اسکات است». اما آیا این هر دو جمله، بیانگر یک گزارهٔ اینهمانی هستند؟

مسئلهٔ دوم دربارهٔ قانون اصل طرد شق ثالث The law of excluded middle است (مسئلهٔ گزاره‌های سالبهٔ جزئیه): یا «الف، ب است» باید صادق باشد یا «الف، ب نیست»؛ از این رو، یا «پادشاه فرانسه طاس است» صادق است، یا «پادشاه فرانسه طاس نیست».

آخرین مسئله، در مورد گزاره‌هایی است که موضوع آنها عدم است؛ در این جا، این سؤال پیش خواهد آمد که نیستی، در حالی که اصلاً هیچ چیز نیست، چگونه می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد؟ (Russell, 1905, p 485). به عنوان مثال، هنگامی که می‌گوییم «مربع دایره موجود نیست»، اگر مبتدای دستوری لزوماً اشاره بر یک چیز می‌کند، یا به عبارتی، موضوع باید حتماً موجود باشد، تا احکامی در قالب این گونه گزاره‌ها معنادار شود، در این صورت، آیا با گفتن این جمله، دچار تناقض نشده‌ایم؟ بنابراین، در تحلیل این قبیل گزاره‌ها چه باید کرد؟<sup>۱۵</sup>

### ۱.۲.۳ راه‌حل راسل: تمایز اسم و وصف

راه‌حل راسل، در برابر افرادی چون ماینونگ، مک‌کول و فرگه، تمایزی است که او میان نام و وصف می‌گذارد. طبق نظر راسل، باید بین اسامی خاص و وصف‌ها تمایز گذارد. گزاره‌های حاوی نام و وصف به دو گونهٔ کاملاً متفاوت تحلیل می‌شوند و این دو، از حیث منطقی، نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند. این دو جمله را در نظر بگیرید: «رئیس جمهور کنونی آمریکا سیاه‌پوست است» و «باراک اوباما سیاه‌پوست است». آیا این دو جمله از نظر منطقی و دستوری بیانگر گزارهٔ واحدی هستند؟ آیا با دانستن اینکه جمله‌ای شامل عبارت معناداری است نتیجه می‌شود که مبتدای دستوری آن باید به چیزی اشاره کند؟ اگر نقش اسامی صرفاً دلالت‌گری بر یک فرد باشد، در این صورت، یک جملهٔ این‌همانی صادق چگونه می‌تواند آگاهی‌بخش باشد؟ چگونه جایگزینی یک اسم به جای اسم دیگر، اگر هر

دو بر یک مدلول اشاره می‌کنند، موجب تغییر ارزش صدق جمله می‌شود؟ این‌ها سئوالاتی است که راسل با تمایز نهادن میان نام و وصف به آنها پاسخ می‌دهد.

به نظر راسل، نام همواره یک فرد خاص را مشخص و به آن اشاره می‌کند. معنای نام، فقط همان عینی است که بدان اشاره می‌کند. نام، یک علامت بسیط است که معنایش چیزی است که می‌تواند به عنوان موضوع در گزاره قرار بگیرد. منظور از علامت بسیط، علامتی است که هیچ جزئی ندارد. وصف، بر خلاف نام، به طور مجزا معنایی ندارد. راسل، در مقاله «وصف‌ها» (Russell, 1919) این عبارات را به دو دسته متمایز تقسیم می‌کند: وصف معین یا خاص Definite description و وصف نامعین Indefinite description.

وصف معین، عبارتی است که معرفه محسوب می‌شود و یک اسم مفرد را مشخص می‌کند و می‌توان از آن برای مشخص کردن دقیقاً یک شخص و یا شیء استفاده کرد. اما کارکرد آن به کلی مغایر با اسم است. به عنوان مثال، «معلم زبان ما» یک وصف معین است که برای اشاره به یک فرد مشخص بکار گرفته می‌شود، اما همین عبارت را می‌توان در موقعیتی دیگر برای اشاره به افراد دیگر بکار گرفت و این درست بر خلاف کارکرد اسم خاص است که همواره یک فرد را مشخص می‌کند. وصف نامعین، برخلاف وصف معین، بر یک فرد و شیء نامعلوم اشاره می‌کند، مانند «نویسنده کتاب کودک» به معنای «چیزی یا فردی نامعین». برخلاف نام، عبارت‌های توصیفی، مرکب از واژگان مجزایی است، مانند «رئیس بانک مرکزی»، که هر یک از واژگان معنای مستقلی دارند. در واقع، عبارت‌های توصیفی را می‌توان به گونه‌ای معنادار بکار برد، بدون این که فرد یا شیء معینی را مشخص کنند (Russell, 1919, p 50).

بنابراین، عبارت‌های اشاره‌کننده و عبارت‌های توصیفی، برخلاف اسامی خاص، که در بیان خودشان دارای معنی هستند، به طور مجزا معنایی ندارند، اما جملات حاوی آنها معنادار است. به این ترتیب، هنگامی که می‌گوییم «من مردی را دیدم»، «مردی» یک وصف نامعین است، که اشاره به هیچ فرد مشخصی ندارد، و هیچ فرد واقعی جزء گزاره من به حساب نمی‌آید. معنادار بودن این گزاره‌ها به این دلیل است که این عبارت‌های توصیفی، دارای مفهوم هستند و همین مفهوم است که جزئی از گزاره است. بنابراین، هنگامی که می‌گوییم «من مردی را دیدم» (خواه صادق، خواه کاذب) این عبارت معنی‌دار است، اما هیچ فرد و یا شیء واقعی جزء گزاره من به حساب نمی‌آید، اگر چه حاوی مفهوم «مردی» است (Ibid, p. 46). عبارات توصیفی مجموعه‌ای از سورها و توابع گزاره‌ای است. در نظر

راسل، هر گزارهٔ حاوی وصف، یک تابع گزاره به حساب می‌آید و این تابع گزاره‌ها تنها بوسیلهٔ یک مقدار از  $x$  صادق می‌شود.

### ۲.۲.۳ پاسخ به سه مسئله با توجه به تمایز اسم و وصف

با توجه به توضیحات بیان شده، و تمایزی که راسل میان نام و وصف قائل می‌شود، اکنون می‌توانیم به حل سه مسئله‌ای که پیشتر ذکر شد پردازیم.

مطابق با دیدگاه راسل، دو گزارهٔ «اسکات انسان است» و «نویسندهٔ ویورلی انسان است» به دو گونهٔ متفاوت تحلیل می‌شوند. در تحلیل گزارهٔ اول خواهیم داشت « $x$  انسان است»، اما هنگامی که می‌گوییم «نویسندهٔ ویورلی انسان است»، تحلیل آن دیگر در شکل « $x$  انسان است» نخواهد بود، بلکه به این صورت است: «دقیقاً یک موجود ویورلی را نوشته است و آن موجود یک انسان است». و اگر بخواهیم بگوییم که «نویسندهٔ ویورلی  $\varphi$  است»، می‌گوییم «حداقل یک موجود ویورلی را نوشته است و آن موجود  $\varphi$  است». در این صورت، گزارهٔ «اسکات نویسندهٔ ویورلی است»، یعنی «اسکات و نویسندهٔ ویورلی اینهمان است»، تبدیل می‌شود به «حداقل یک موجود ویورلی را نوشته است و اسکات با آن موجود اینهمان است» (Russell, 1905, p 488). بنابراین، با یک جملهٔ مرکب پیچیده روبرو هستیم که در آن «اسکات» و «نویسندهٔ ویورلی» معنای واحدی ندارند، بلکه «نویسندهٔ ویورلی» یک وصف معین است که به طور مجزا معنای واحدی ندارد، حال آن که «اسکات» کلمهٔ مفرد یا یک اسم است. بنابراین، «اسکات نویسندهٔ ویورلی است» یک جملهٔ این‌همانی نیست، بلکه یک جملهٔ پیچیده است. در واقع در نظر راسل، جملهٔ حاوی وصف هرگز یک توضیح واضحات مانند هر جملهٔ اینهمانی صادق، نیست. هر جملهٔ این‌همانی، حاوی اسامی خاص در دو طرف نشانهٔ اینهمانی خواهد بود؛ یک گزاره این‌همانی همواره صادق با جایگزینی یک عبارت توصیفی به جای اسم، به گزاره‌ای کاذب تبدیل می‌شود. (Russell, 1919, p 53).

اما مسئله دوم این است که یا «الف ب است» باید صادق باشد یا «الف ب نیست». بنابراین یا «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» صادق است، یا «پادشاه کنونی فرانسه طاس نیست». «پادشاه کنونی فرانسه» یک عبارت توصیفی است و پیشتر اشاره کردیم که عبارت‌های توصیفی مؤلفه‌های واقعی گزاره به حساب نمی‌آیند. اما چگونه این قبیل جملات را تحلیل می‌کنیم؟ اگر  $c$  یک عبارت توصیفی باشد، همچون «پادشاه کنونی فرانسه»، آنچه که بیان می‌کند این است که «عبارتی یا لفظی Term دارای مشخصهٔ  $F$  است». بنابراین،

خواهیم داشت «c دارای مشخصه F است». وقتی می‌گوییم «c دارای مشخصه  $\phi$  است»، یعنی یک و تنها یک عبارت دارای مشخصه F است و این عبارت دارای مشخصه  $\phi$  است. اگر ویژگی  $f$  متعلق به هیچ عبارتی نباشد، و یا متعلق به چندین عبارت باشد، در این صورت نتیجه می‌شود که: «c دارای مشخصه  $\phi$  است» برای تمام مقادیر  $\phi$  کاذب است؛ بنابراین «پادشاه فرانسه طاس است» قطعاً کاذب است. اما «پادشاه فرانسه طاس نیست» در واقع جمله‌ای مبهم است، که به دو شکل می‌توان آن را قرائت کرد:

۱. «شیء ای وجود دارد که اکنون پادشاه فرانسه است و طاس نیست»  $(\exists x) (Fx \wedge \sim Tx)$
۲. «چنین نیست که وجود دارد شیء ای که اکنون پادشاه فرانسه است و طاس است»  $\sim(\exists x) (Fx \wedge Tx)$

به عبارتی ابهام جمله فوق، برآمده از دامنه کاربست عملگر نفی است که به راحتی با تکیه بر تحلیل می‌توان از آن رفع ابهام کرد. با توجه به آنکه گزاره، گزاره‌ای حاوی وصف است، دامنه عملگر در عبارت‌های وصفی، همواره وسیع Wide است، پس در اینجا عملگر «نقیض» یک عملگر جمله‌ساز است و بر سر کل جمله آمده است، در حالیکه در زبان طبیعی یا کل جمله را منفی می‌کند یا محمول را. در این صورت قرائت اول از گزاره فوق کاذب است، زیرا می‌گوید که اکنون یک پادشاه فرانسه وجود دارد که طاس نیست، در حالیکه قرائت دوم صادق است زیرا نافی آن است که اکنون چیزی که هم پادشاه فرانسه باشد و هم طاس، وجود داشته باشد (Russell, 1919, p. 55). در واقع، در گزاره‌هایی که حاوی عبارت‌های توصیفی‌اند دامنه عملکرد همواره وسیع است و بر سر کل جمله می‌آید، تنها در این صورت است که با اصل طرد شق ثالث در تناقض نخواهد بود.

در باب مسئله سوم، راسل معتقد است با دانستن اینکه جمله‌ای شامل عبارت معنی‌دار است، نتیجه نمی‌شود که مبتدای آن به چیزی اشاره کند. بنابراین، اکنون می‌توانیم دریابیم که چطور می‌توان وجود شیء ای را به عنوان مایه اختلاف الف و ب، در حالیکه الف و ب متفاوت نیستند، انکار کنیم. اگر الف و ب متفاوت باشند، به این معنا است که «یک شیء و تنها یک شیء وجود دارد مانند x، که همین x، مایه اختلاف الف و ب است» و گزاره صادق خواهد بود. اما اگر الف از ب متفاوت نباشند یعنی چنین وجودی «x»، وجود ندارد. هنگامی که می‌گوییم الف متفاوت از ب است یعنی اختلاف میان الف و ب دارای یک مدلول است. این اختلاف به صدق و کذب گزاره مربوط است. به عنوان مثال، هنگامی که می‌گوییم الف دارای رابطه دال با ب است و این رابطه صادق است، به این معنا است که



شی‌ای به عنوان رابطهٔ «دال»، میان الف و ب وجود دارد، و اگر کاذب باشد یعنی چنین شی‌ای وجود ندارد (Russell, 1905, p 491). بنابراین، در صورت صدق گزاره، آن عبارت، در واقع اشاره بر یک وجود می‌کند، و اگر کاذب باشد اشاره به هیچ چیز نمی‌کند. به عنوان مثال، «زمین به دور خورشید می‌چرخد» صادق است اما «خورشید به دور زمین می‌چرخد» کاذب است، گردش زمین به دور خورشید اشاره بر یک وجود می‌کند، در حالی که گردش خورشید به دور زمین اشاره بر چنین وجودی ندارد.

اکنون، قلمرو عدم، مانند مربع دایره، آپولو و هملت قابل بحث است. تمام این‌ها وصف‌هایی‌اند که اشاره به هیچ چیز نمی‌کنند، و به جای آنها می‌توانیم عبارت هم‌ارز دیگری را قرار دهیم. در واقع، راسل با رسم تمایز میان نام و وصف، از تعهد به قلمرو ماهیت‌های غیرواقعی سرباز می‌زند. بنابراین، گزاره‌های ساخته شده از این عبارات، معنادار هستند، اما به صرف معناداری آنها هیچ ضرورتی وجود ندارد که مبتدای آنها لزوماً امری موجود باشد، که این عبارت به آن اشاره کند. راسل، از طریق رسم همین تمایز، عدم اعتبار برهان وجودشناختی را توضیح می‌دهد. دو جملهٔ «سیمرغ خوش‌آواز است» و «سیمرغ وجود دارد» به نظر می‌رسد بیانگر صورت گزاره‌ای یکسانی باشند و چنین به نظر می‌رسد که فعل «وجود داشتن» مانند افعال دیگر، محمولی را بر موضوع حمل می‌کند، لذا تصور می‌رود که «وجود» درست به مانند «خوش‌آواز بودن» از زمره صفات سیمرغ است، اما با تکیه بر تحلیل مشخص خواهد شد که این دو جمله کاملاً متفاوت‌اند و در دو قالب متفاوت بیان می‌شوند. جمله‌ای مانند «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» یا «سیمرغ پرنده خوش‌آوازی است»، در پایگاه فلسفه نیز کلید حل معمای دربار وجود است. نظریهٔ وصف‌ها اثبات می‌کند که وجود، نه یک خاصه، بلکه بخشی از دستگاه تسویر است که به هیچ صفت یا خاصه‌ای اشاره نمی‌کند، بلکه نحوه‌ای است برای بیان اینکه چیزی دارای دسته‌ای از خاصه‌ها است.

نکتهٔ دیگری که باید به آن اشاره کنیم آن است که در نظریهٔ وصف‌ها، رهیافت راسل، رهیافتی شرط‌صدقی از معنا است، اما شرط‌صدق متعارف putative truth condition، به این معنا که معانی، بازنمایی representation اند. ریشهٔ نظریهٔ شرط‌صدق متعارف از معنا، به اندیشهٔ نظریه ارجاعی Referential Thoery از معنا بازمی‌گردد؛ این نظریه، مبتنی بر یک تصویر ساده از مطابقت میان واژگان و اشیا است؛ جملات، گزاره‌ها را می‌نامند. نظریه پردازان شرط‌صدقی، این مطابقت ساده را نمی‌پذیرند، زیرا آنها ادعا نمی‌کنند که تمامی

واژگان نام‌اند؛ آنها به اینکه یک جمله، کدام حالات امور واقعی یا ممکن را بازنمایی می‌کند، یا به عبارتی، کدام واقعیت آن را صادق می‌کند، بازمی‌گردند. راسل، بر این ایده تأکید می‌کند، و در واقع، آن را سنگ بنای متافیزیک خود قرار می‌دهد، و به همین جهت، صدق را بر پایه روابط و نسبت‌های ارجاعی میان واژگان و مصادیق آنها تعریف می‌کند (Lycan, 2000, pp. 136). در مقابل، مدافعان رهیافت شرط‌صدقی معاصر از معنا، یا در واقع رهیافت دیویدسنی، بر این باورند که معانی، اساساً کاربرد اشاری و ارجاعی ندارند.<sup>۱۶</sup> بعلاوه، راسل بر این باور بود که جملات زبان طبیعی، دارای ساختاری گمراه‌کننده‌اند، به همین جهت با اعمال قواعد منطقی می‌توان به شرایط صحیح صدق گزاره، دست یافت؛ اما نظریه‌پردازان شرط‌صدق معاصر، نه تنها چنین اختلافی میان صورت دستوری و تحلیلی جمله و گزاره را قبول ندارند، بلکه نسبت به نظریه‌های نحوی تعهد بیشتری دارند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

دیدگاه راسل را نسبت به گزاره‌های حاوی «اسم» و «عبارت‌های توصیفی»، و راهکار خاصی را که او در برابر چنین جملاتی، بکار گرفت، بررسی کردیم؛ راهکاری مبتنی بر استفاده از ابزار منطق. از یک سو، «نظریهٔ وصف‌ها» کلید فهم آن بود که چگونه جمله‌ای که مبتدای آن فاقد مدلول است، می‌تواند معنادار باشد و از سویی دیگر، این نظریه اثبات کرد که وجود بخشی از دستگاه تسویر است. با تکیه بر آنچه گذشت می‌توان مدعی بود که دلیل اصلی اتخاذ چنین دیدگاهی از جانب راسل، نسبت به گزاره و مولفه‌های آن، متأثر از نگاه معرفت‌شناسانهٔ او است. او در مواجهه با ایدئالیست‌ها، این سوال را مطرح می‌کند که آیا ما می‌توانیم نسبت به جهان خارج به معرفت دست پیدا کنیم، و در این فرآیند، فلسفه چگونه نقشی ایفا می‌کند. در نظر راسل، وظیفهٔ فلسفه، بررسی صدق گزارهٔ اتمی است؛ اگر گزاره‌های علمی، گزاره‌هایی مولکولی‌اند، یعنی گزاره‌هایی مرکب از گزاره‌های اتمی، وظیفهٔ فلسفه بررسی این است که گزارهٔ اتمی چگونه گزاره‌ای است. ردپای این نگاه معرفتی را می‌توان در تمامی اندیشه‌های راسل یافت، خواه در نظام منطقی او و بحث از زبان ایدئال و تحلیل منطقی، خواه در نظام فلسفی‌اش و سخن از اتمیسم منطقی.

او در پی تأسیس یک زبان ایدئال، معتقد است که هنگامی که مسائل فلسفی به درستی صورت‌بندی شود، امتداد علم خواهند بود. بنابراین، در نظر او، وظیفهٔ فلسفه عبارت است از تحلیل قضایا. در روش تحلیل منطقی، همواره تناظر میان زبان و جهان لحاظ می‌شود. به

عبارتی، اجزاء واقعی عبارت، اجزایی است در تناظر با عالم خارج. بنابراین، در تحلیل منطقی، همواره ارجاع به عالم خارج مدنظر است و به همین دلیل است که راسل از دایره اوصاف معین خاصیت دلالت‌گری را حذف می‌کند؛ به بیان دیگر، گوهر تحلیل منطقی آن است که دربارهٔ اجزاء و واژگان زبان، متناظر با اشیاء و هستی‌ها سخن می‌گوید.

نظام فلسفی راسل نیز که از آن با عنوان اتمیسم منطقی یاد می‌شود، کاملاً پایبند به همین اندیشه است. در فرآیند تحلیل، فیلسوف باید تلاش کند بنیادی‌ترین مفاهیم را، که از طریق آنها مفاهیم دیگر تعریف می‌شوند، شناسایی کند و از این طریق، صدق گزاره‌ها را بررسی کند؛ گزاره‌ها زمانی صادق‌اند که بین نحوهٔ ترتیب یافتن اجزاء گزاره و نحوهٔ ترتیب جزئیات، رابطهٔ یک به یک برقرار باشد؛ بنابراین، صدق، ویژگی‌ای است که از امور واقعی به دست می‌آید. در واقع، صرف‌نظر از تمام تحولات موجود در اندیشه‌های راسل، می‌توان مدعی بود که او هیچ‌گاه از واقع‌گرایی خود دست نکشید و همواره یک شرح واقع‌گرایانه ارائه می‌دهد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. برای بررسی بیشتر بنگرید به: (Hylton, 1990, p 73-75)
۲. ترجمهٔ واژه «Principia Mathematica» به صورت تحت‌اللفظی یعنی اصول ریاضیات، اما از آن جهت که راسل کتاب دیگری با همین نام، «The Principles of Mathematics»، دارد که به «اصول ریاضیات» و یا «مبانی ریاضیات» ترجمه شده است، از این اثر با نام لاتین آن در متن نام برده می‌شود.
۳. این نحو کامل را می‌توان «PMS» یا «Principia Mathematica Syntax» نامید، نحوی که راسل در پرینکیپیا مطرح می‌کند.
۴. بنگرید به: (Sainsbury, 1979, pp. 134-149)
۵. پرواضح است این مطلب تمامی جملاتی که به جملات نمایه‌ای (indexical) یا نمادی انعکاسی مشهورند، جملاتی که مشتمل بر «من»، «اینجا»، «حالا» و غیره هستند، و همین‌طور جملاتی که شامل افعال زمانی‌اند، شامل می‌شود. ارزش و محتوای چنین جملاتی مستقل از متن‌هایشان نیست.
۶. برای بررسی بیشتر در باب سیر تحولات دیدگاه راسل در باب گزاره، وجود یا عدم وجود آن، و انتقادات او نسبت به دیدگاه فرگه در باب گزاره و ایدهٔ دلالت (Designation)، بنگرید به:

Hylton, 2005, p ) (Russell, 1913, pp109-111); (Russell, 1905, p 493); (Russell, 1903, p 42-46)  
(33); (Nelson, 1992, p. 67).

۷. به اعتقاد راسل، جملات مولکولی یا مرکب، جملاتی حاوی ادات منطقی، نمایش چیزی در عالم واقع نیستند.

۸. بعلاوه بنگرید به: (Sainsbury, 1979, pp.147-148)

۹. شاید یک پاسخ طبیعی به این سؤال تناظر در هم‌معنایی باشد، که نمونه آن را می‌توان در آراء دیویدسن یافت. باید بگوییم که مفهوم نظریه معنا (Theory of Meaning) نسبت به اندیشه راسل بیگانه است و نمی‌توانیم دیدگاه دیویدسن را به راسل نسبت دهیم، اما از آن جایی که بسیاری ملاحظاتی راسل در باب صورت منطقی، نظریه دیویدسن را به دنبال خود داشته است، از آن می‌توانیم برای توجیه دیدگاه راسل استفاده کنیم. بنگرید به (Sainsbury, 1979, pp 149-150).

۱۰. در نزد راسل گزاره‌ها، برخلاف اسامی، نامی برای واقعیت‌ها نیستند، زیرا که هر واقعیت با دو گزاره همراه است، صادق و کاذب، در صورتی که میان نام خاص و یک شیء خاص، تنها یک رابطه معین وجود دارد. برای بررسی بیشتر بنگرید به: (Russell, 1956, p 188).

۱۱. در باب «اصل آشنایی» همانطور که قبلاً اشاره شد، راسل در «اصول ریاضیات» بر این باور است که ما به عنوان مثال با الفاظ مفرد «اسکات» یا «همه اعداد اولیه فرد» آشنایی داریم (Russell, 1903, p145). او پس از مدتی این اصل را در قالب اولیه‌اش، در مقاله «درباره اشاره» رد کرد (Russell, 1905, p 492). اندکی بعدتر نیز، در دوره نگارش «پرینکیپیا» تنها آن الفاظ مفرد واقعی را اسامی دانست که ما با مرجع آن آشنایی مستقیم داشته باشیم (Russell, 1956, p 201). هرچند پس از مدتی او به دیدگاه اولیه‌اش در مقاله «درباره اشاره» بازگشت.

۱۲. در رابطه تناظر میان زبان و جهان، بنگرید به: (Nelson, 1992, pp 67- 68)

۱۳. در نوشته حاضر، با تکیه بر اندیشه‌های راسل در مقالات «درباره اشاره» و «وصف‌ها» که مطابق با آن اسامی معمول، در زبان طبیعی «لفظ مفرد» بشمار می‌آیند، از «نظریه وصفی راسل در باب اسامی خاص»، به این معنا که تنها الفاظ مفرد حقیقی «اسامی خاص منطقی» هستند، چشم پوشی کرده‌ایم و آنها را لفظ مفرد بشمار آورده‌ایم.

۱۴. ماینونگ، این نظریه را مطرح می‌کند که عین‌هایی هستند که وجود ندارند. او چنین استدلال می‌کند که چون جمله‌های ساخته شده از این عبارات، احکام معناداری‌اند پس این عین‌ها (مانند هملت یا مربع دایره) وجود دارند، زیرا نیستی در حالیکه اصلاً هیچ چیز نیست نمی‌تواند مورد اشاره قرار بگیرد. مک کول نیز، به مانند ماینونگ، برای حل این مسأله، مفردها را به دو دسته تقسیم می‌کند: فردهای واقعی و فردهای غیر واقعی، و معتقد است که یک طبقه تهی، مانند یک طبقه ناتهی، دربردارنده فردهای غیر واقعی است (Russell, 1905, p 491). به اعتقاد راسل، این هر

جستاری در روش تحلیل منطقی با تکیه بر نظریهٔ وصف‌های راسل (سعیده شاه‌میر) ۱۳۳

دو استدلال با قانون امتناع ارتفاع نقیضین، مغایرت دارند و پذیرش چنین اعیانی، عین‌های غیر موجود و فردهای غیرواقعی، به معنای نفی این قانون است.

۱۵. در چهارچوب نظریه توصیفات راسل مشکل قابل طرح دیگر بحث بر سر «جایگزینی در متون باوری» است، به عنوان مثال «علی باور دارد که ابن سینا، ابن سینا است» و «علی باور دارد که ابن سینا، شیخ الرئیس است». برای بررسی بیشتر بنگرید به: (Miller, 2007, p25-26)؛ (Lycan, 2000, ) (p15-18).

۱۶. در این باب بنگرید به: (Lycan, 2000, especially chapter 2 & 9)؛ (Davidson, 1967, p. 21)؛ (Ludwig, 2003, pp. 37-40).

## کتاب‌نامه

- Black, Max. and Geach, Peter. (1960). *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*. London: Basil Blackwell.
- Davidson, Donald. (1967). "Truth and Meaning". In Donald Davidson (2001).
- \_\_\_\_\_. (2001). *Inquiries into Truth and Interpretation*. Oxford: Clarendon Press, Second Edition.
- Frege, Gottlob. (1892). "On Sense and Reference". In Black and Geach (1960).
- Hylton, Peter. (1990). *Russell, Idealism, and the Emergence of Analytic Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- \_\_\_\_\_. (2005). *Propositions, Functions, and Analysis: Selected Essays on Russell's Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- Ludwig, Kirk. (2003). *Donald Davidson. Contemporary Philosophy in Focus*. New York: Cambridge University Press.
- Lycan, William G. (2000). *Philosophy of Language: An Contemporary Introduction*. New York: Routledge.
- Miller, Alexander. (2007). *Philosophy of Language*. London: Routledge.
- Moore, M.A. (1993). *Meaning and Reference*. Oxford: University Press.
- Nelson, R. J. (1992). *Naming and Reference*. London: Routledge.
- Russell, Bertrand. (1905). "On Denoting". *Mind*, New Series, Vol. 14, No. 56.
- \_\_\_\_\_. (1919). "Descriptions". In Moore (1993).
- \_\_\_\_\_. (1990). *A Critical Exposition of the Philosophy of Leibniz*. London: Bradford & Dickens.
- \_\_\_\_\_. (1956). *Logic and knowledge: Essays, 1901-1950*. Edited by R. C. Marsh. London: Allen and Unwin.
- \_\_\_\_\_. (1903). *Principles of Mathematics*. Cambridge: Cambridge university press.
- \_\_\_\_\_. (1913). *The Collected Paper of Bertrand Russell, vii: Theory of Knowlegde: The 1913 Manuscript*. Edited by Elizabeth Ramsden Eames, in collaboration with Kenneth Blackwell. London: George Allen & Unwine (1984).
- Sainsbury, R. M. (1979). *Russell*. London: Routledge.